

نگاهی به تجربه مدرنیته در شهر و شهرسازی معاصر

سهیل لطفی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۱/۲۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۳/۴/۶

چکیده:

بحث حاضر، چکیده و بررسی گذرایی است بر شهرسازی معاصر جهان. شهر امروز، تحولات و دگر دیسی هایی را به خود دیده است که در این مختصر قصد اشاره به برخی از آنها را داریم. نحوه برخورد با مسئله شهر و شهرسازی در این مقاله با مباحث معمول درباره شهرسازی معاصر، تفاوت هایی دارد؛ اگر به طور معمول در صدد ذکر و بررسی نمودهای کالبدی تفکرات و نگرش های معاصر شهرسازی بوده ایم، در این جا به دنبال برشمردن و بازخوانی ریشه ها و تقریر واقعیت های مبتلا به جهانی هستیم که چنین برآیند و محصولات را به ما معرفی کرده است، بدون آن که بخواهیم به صراحت از "مدرنیسم" و یا "پست مدرنیسم" سخن بگوییم؛ چرا که بر این باوریم، که همه اینها به وقت خود، "دود خواهند شد و به هوا خواهند رفت" ^۱ قاعده و بی قاعدگی، مشخصه بارز شهر معاصر است. به همین دلیل هم هست که به اقتصاد و جامعه اشاره بیشتری می کنیم و جستجوی خود را از ورای کالبد شهر ادامه می دهیم.

واژه های کلیدی:

شهر فرا صنعتی، مدرنیته، جهانی شدن، خدماتی شدن، توسعه پایدار، نوزایی و کیفیت شهری.

مقدمه

شهر امروز، قاعده و بی قاعدگی

تجدید ارزش های خانوادگی. افزایش خانواده های تک سرپرست و گسترش و به هم پیوستن محله های "مسئله دار" و فقیرنشین، از طرفی و تمایل قشر روشنفکر و مرفه جامعه به انجام فعالیت های خیریه و انسان دوستانه از طرف دیگر، تضادهایی است که روز به روز بیشتر در شهرها به چشم می خورد. امروزه، تقسیم بندی افراد جامعه به پیرها، جوانها و بیکارها به نظر صحیح تر از طبقه بندی های کلاسیک جامعه شناسانه ای می آید که پس از چند دهه دگرگونی و تحول، عملاً با واقعیت خارجی، ارتباط معناداری ندارند. شهروندان، میان وفادار ماندن به ارزش ها و ریشه های تاریخی و جابجایی و کوچ به خارج از شهرها مرددند. شهر دائماً در حال تکه و پاره شدن است و تاریخ شهر تکرار می شود. در واقع شهر و تاریخ شهر معانی ثابت خود را باز می یابند. شهر، در معنای عام خود، محصول تاریخی جوامع انسانی است که از طریق آن در آن واحد، شکل کالبدی، فعالیت ها و تبلور فیزیکی آن پدیدار می شود. این فرآیند هیچ گاه یکسان نبوده و سرعت تغییر و تحول نیز تفاوت می کرده است. خدماتی شدن^۵ اقتصاد و جهانی شدن دادوستد می تواند با همان سرعتی پیش رود که بازگشت به شهر - بازی، شهر - جشن و شهر سیاسی دوران قبل از صنعت. چالش اساسی شهر معاصر، از ورای تداوم در غنی تر شدن، کم کردن فاصله میان اقشار جامعه و عرصه های شهری است.

قاعده و بی قاعدگی، مشخصه بارز شهر معاصر است. شهر، مهم ترین محل اجتماعی شدن توده ها و در عین حال مکان بروز فردی ترین رفتارهاست. نمایش دایمی رویدادهای جهانی از طریق فرسپنده های تلویزیونی، بیانی طنزآلود و مجازی از واقعیت های خارجی است: اخبار مستقیم از سرتاسر جهان، جنگ، حوادث و بازی ها. ولی هرکس در خانه خود، برای خود و در مقابل گیرنده شخصی خود، آن را دنبال می کند. گردهم آوری این تعداد از انسان ها در پهنه های کوچک و اجبار آنان به زندگی در چنین انزوایی، هیچ گاه تا این اندازه ملال آور نبوده است. وقوع تغییرات اساسی در زندگی جمعی اجتماع شهری، پیامد همین انزواست: از میان رفتن زندگی های گسترده و محدود شدن به خانوارهای تک هسته ای (پدر، مادر و فرزندان)، جدا افتادن و به دور از هم زندگی کردن بیش از پیش نسل ها، تمرکز بر تامین و حفظ رفاه و آسایش خانواده خود^۲ که با بحران های اقتصادی تشدید هم شده، تنها نشان دهنده بخشی از حقیقتی است که در شهر رخ داده است. در همین زمان، به نظر می آید که شهرها روز به روز شاهد بی قاعدگی های اجتماعی بیشتری می شوند؛ پذیرش واژه ای برای این معنا بیش از آن که جنبه های عرفی و اخلاقی را شامل شود، با نظریه تکامل Darwin^۳ و طبقه بندی های Cuvier^۴ در ارتباط است. بالا رفتن آمار جدایی در شهرها، همراه است با تبلیغ برای

Urban یا شهر فراصنعت

همین مفهوم به نوعی در مقیاسی عظیم رخ می نماید. شهرهای جهان اول، ارزشمندتر از آنند که محل صنایع و فعالیت های تولیدی آلوده کننده باشند. زمره توجه به طبیعت، کیفیت محیط زیست و پایداری توسعه، واکنش هایی است در همین جهت؛ میل به زیستن در محیطی پالوده، در عین برخورداری از تمام تسهیلات و امکاناتی که هنوز هم فعالیت های صنعتی، نقش غیرقابل انکاری در تامین آن دارند. این خواسته با جابجا کردن صنعت به سوی "جنوب" و حفظ و گسترش فعالیت های تخصصی، متنوع و "پاک" در "شمال"، محقق می شود. در ادامه با تفصیل بیشتری به این فرآیند و پیامدهای آن خواهیم پرداخت.

شاید بتوان گفت که با پای گذاردن به دوران فراصنعت، "ماهیت" شهر نیز تغییرات اساسی نموده است. حذف عملی صنعت^۶ از پهنه شهرهای اروپایی که تقریباً از دهه هفتاد میلادی آغاز شد و عمومیت یافت، با جابجایی و مکان گزینی صنایع در کشورهای توسعه نیافته و جایگزینی آن با خدمات، فعالیت های مرتبط با تجارت بین المللی و توریسم همراه بوده است. در فرآیند جدید مدرنیزاسیون و تبدیل جهان به یک "دهکده"، این تغییر در نقش ها معنای خاصی می یابد. تلاشی یا شلکاف میان شهرها و محله های شهر^۷، این بار در مقیاسی جهانی روی می دهد. با به کمک گرفتن تعبیر جغرافیایی "شمال" و "جنوب" که در شهر هم از آن استفاده شده است^۸،

ایده آل و مشروع، حضور یک کارکرد اقتصادی قوی با توجه به بیشترین استفاده از فضا و منابع در دسترس، مطرح بود. مکان‌یابی بهینه سرمایه‌گذاری‌ها با توجه به منابع انرژی، مواد خام و اولیه، بازار مصرف و نیروی کار و نیز توجه به "اجتماع" با برآورده ساختن نیازهای مادی و ارتقاء سطح فرهنگی خلق، از ملزومات چنین نگاهی بود. نمودهای عملی و پیامدهای این رویکرد، همان‌طور که می‌دانیم، جایی برای هیچ‌گونه امیدواری باقی نگذاشت. "شهر - کارخانه" های عظیم و بی‌سروته، نمادهای "ثروت شهری" شدند. گرچه در مواردی مثل "مجموعه‌های تولیدی منطقه ای"، که در مقیاس منطقه‌ای، و با پیوند دادن شهرها و واحدهای تولیدی به لطف سیستم حمل و نقل سراسری عمل می‌کردند و همگی مرهون نظام برنامه‌ریزی از بالا به پایین حاکم بر شوروی بودند، موفقیت‌هایی به دست آمد؛ ولی واقعیت این است که مرور سیستم سوسیالیستی، همواره با بازنگری تلخ اشتباهات نظری همراه است.

در اروپای غربی، همین مسئله به شکل بسیار ظریف‌تری مطرح گردید و به پیش رفت؛ ولی در اصل همان تفکر خودکامه را جلوه گر می‌ساخت. با منشور آتن ۱۹۳۳، لکوربوزیه و همراهمانش، خود را فاتحان کارکردگرایی شهری می‌دانستند. در مورد اقدام آنان بیش از آن که مسئله مشروعیت بخشیدن به شهر حال و آینده مدنظر باشد، تقسیم بندی فضایی عملکردها و ارتباط دادن آن با ضوابط نامنعطفی بود که کلیه فعالیت‌ها را در چهارچوب در می‌آورد؛ زندگی، کار، رفت و آمد و تفریح، نه تنها "اصول" و "پایه" های زندگی انسان محسوب می‌شد، بلکه شهر را تبدیل به پهنه‌ای از مرزبندی‌های استاندارد و هنجاری^۱ می‌نمود که می‌بایست کالبد یک "شهر ایده آل" را تشکیل دهند. عواقب این نگرش، ناشناخته نیست. همراه با بازسازی‌های پس از جنگ جهانی دوم، شهرنشینی به یک "الزام" تبدیل گردید و رشد اقتصادی نیز جریانی شتابناک پیدا کرد. به این ترتیب تفکرات مطرح شده در دهه ۱۹۳۰، در رویکرد صنعتی دهه ۱۹۶۰ عملی می‌شود. پیامدهای این حرکت زیاد است: مجموعه‌های عظیم و بی‌هویت مسکونی، مناطق صنعتی و تجاری عظیم در حاشیه شهرها، مراکز خرید محاصره شده در برهوت پارکینگ‌ها و بزرگراه‌های شهری.

کمتر از ده سال بعد، "فاجعه" نقاب از چهره برمی‌اندازد: طولانی شدن مدت سفرهای شهری بین‌خانه و محل کار، تلاشی یکپارچگی شهر و تبعیض میان فضاها به لحاظ اقتصادی و اجتماعی؛ شهرها و مناطقی که با دریافت مالیات از صنایع و دفاتر مستقر در خود، امکان انجام انواع عملیات عمرانی و بهسازی را پیدا می‌کنند و شهرداری‌هایی که بدون داشتن منابع مالی لازم، می‌باید پاسخگوی خیل اقشار فقیر و رانده

دوران کارکردگرایی^۱ پایان می‌گیرد؟

در تفکرات شهرسازانه قرن اخیر، تعریف فعالیت‌ها و عملکردهای شهری، اصلی‌ترین نشانه و عامل "مشروعیت" شهرها به حساب آمده است. به این ترتیب به ساختار فیزیکی شهرها (شامل طرح و پلان، شبکه راه‌ها و دوره‌های تحول تاریخی کالبد شهر)، "نقش" و "عملکرد" نیز، در سطح ملی و منطقه‌ای، افزوده می‌شده است. کسان‌مثل Gunnar Alexanderson، خدمات ارایه شده توسط ساکنین یک شهر را به عنوان جزئی تفکیک ناپذیر از نقش شهر و نیز به عنوان منبع اقتصادی ویژه‌ای تلقی کرده‌اند که اهمیت و لزوم وجود شهر را مشخص می‌سازد. این‌گونه بود که صادرات صنعت، خدمات و دانش و فن‌آوری، همه دارای اهمیت خاص شدند. گرچه که در همان زمان هم، بحث‌های زیادی پیرامون نقش تولیدی شهرهای صنعتی و نیز نحوه بهره‌مندی خود محل و مکان‌های دور و نزدیک از خدمات یک شهر مطرح گردید که کم و بیش نقش عملکردگرایی‌نه شهر را می‌توانست زیر سوال ببرد، ولی عملاً در ادبیات شهری و شهرسازی این نگرش عملکردگرایی‌نه جا افتاد و به امری عادی و بلکه لازم بدل گردید؛ تقسیم بندی شهرها به نظامی، تجاری، صنعتی و فرهنگی، نمونه‌ای جاری از تلقی این رویکرد از شهر بوده است.

گذار از این مرحله و به تعبیری، بی‌معنا شدن این برداشت از شهر، ریشه در خود این رویکرد دارد. شهرها و اجتماعات بزرگ شهری که زیستگاه‌های رایج زمانه ما هستند، انواع و اقسام فعالیت‌ها و خدمات را در گوشه و کنار فضای کالبدی خود جای می‌دهند، و همین امر سبب بی‌معنی شدن هرگونه تقسیم بندی انتزاعی و کارکردگرایی‌نه می‌شود. جاذبه بیش از پیش شهرها و نقش اجتماعی مهم آنها در تکثیر خود ("شهری شدن" "شهر سازنده"^۲)، عملاً به سویی متمایل شده که با دید عملکردگرایی‌نه، می‌باید به عنوان مثال از "عملکرد سکونت" هم سخن به میان آورد که این اصولاً بی‌معنی است. با وجود این که مفهوم "عملکردهای شهری" با نقدهایی مشابه، از چند دهه قبل شروع به کمرنگ شدن کرد، ولی دو عامل اصلی سبب گردید تا این مفهوم به شکلی غیرواقعی ادامه حیات دهد.

عامل اول از شرق و از نظام سوسیالیستی سابق برمی‌خاست؛ شهرسازان و برنامه‌ریزان شوروی با تکیه بر "اقتصاد پایه" که تأویل دیگری از همان عملکرد شهری بود، بحث‌های نظری جدید و خاص خود را مطرح نمودند؛ آنها در این راه، چون همیشه، امکان عملی به کار بستن تفکرات نادرست را هم کاملاً در اختیار داشتند و به تقویت مفهوم عملکرد شهری به روایت خود کمک شایانی کردند؛ در تعریف آنها از یک شهر

در مقیاسی دیگر و با "تخصصی شدن" فعالیت ها و فضاهای شهری، ارتباط میان زمان و مکان بسیار مبهم تر از همیشه است. نتایج چنین تغییراتی چنان واضح و گسترده می باشد که می توان آن را در قالب سلسله مراتب شهرها و مشخصات فیزیکی پدیدار شده در آنها به راحتی مشاهده کرد. فعالیت های "مهم تر" و پول سازتر (نهادهای تصمیم گیری و هدایت، دفاتر شرکت ها و تجارت خانه هایی که کالاهای تخصصی، استراتژیک و لوکس دادوستد می کنند)، در شهرهای "بهتر" و در درون شهرها در مکانهای "مرغوبتر" مستقر می شوند و مراکز شهری و مکانهای "حساس" را در اختیار خود می گیرند؛ این فرآیند به گران شدن زمین دامن می زند و سبب بالا رفتن "ارزش" مادی و "ترقی" این عرصه ها می گردد. در واقع مقتضیات همین نوع از فعالیت هاست که کالبد جدید شهر را شکل می دهد و به عبارت دیگر، "سفارش دهنده" معماری و شهرسازی مد روز می شود. بی علت نیست که CBD های به سبک آمریکایی که "بهترین" استفاده را از فضای گرانبهای شهر می کنند، در همه جا باب می شود. با توجه به همین موضوع، طبیعی است که فعالیت های اقتصادی "ساده تر" که این فضای با ارزش را به "هدر" می دهند، ارزش افزوده کمی دارند و به نیروی کار بسیار متخصص نیاز ندارند (کارخانه های صنعتی، صنایع تبدیلی، انبارها و ...)، به حاشیه ها رانده شوند (شهرهای کوچک و متوسط، حومه ها و کمربندهای شهرهای بزرگ). به همراه این موج، کارگران و خانوارهای کم درآمد نیز جابجا می شوند. دگرپرسی معاصر شهرها، بر پایه همین نیروی گریزاننده فعالیت ها و انسانها از مرکز، استوار بوده است. این تقسیم بندی فضایی کار و فعالیت، در نظام شهری که امروز خود را در مقیاس جهانی و با محوریت صنعت از کشورهای اروپایی و مکان گزینی آن در کشورهای جهان سوم نشان می دهد، هیچ گاه تا این حد آشکار و انکارناپذیر نبوده است.

محو صنعت - گسترش خدمات، ظهور اقتصاد نوع سوم

سه رویکرد دیگر، درک ارتباط کار، فعالیت و شهر را آسان تر می سازد: پویایی و تغییر دائم سازوکار سازمان های فعال در اقتصاد شهری، تغییرات و تحولات فضایی و کالبدی نظام های شهری، و راهبردهای ملی که ریشه در تفکر عمومی و تصمیم گیری های حساب شده بخش خصوصی و عمومی دارد. بدون شک می توان گفت که از میان این سه رویکرد، ارتباط میان شهر و فعالیت، بیشترین دگرگونی را در اثر پویایی سازمان های فعال، به خود دیده است. این تحول را می توان به طور ساده به یک فرآیند خطی تغییر و تحول تشبیه نمود که

شده و مشکلات ناشی از این جریان باشند. امروزه، "عملکردگرایی" و به همراه آن کارکردهای شهری، موضوعی مرده است. بازگرداندن صنعت به شهر و یا به هم نزدیک کردن خانه و محل کار (کارخانه ها)، خیالات خوش باورانه ای هستند که دیگر هیچ گاه جامه عمل نخواهند پوشید.

پایان ارتباط "فضا" و "فعالیت"

با گذشتن از عملکردگرایی، که به عقیده بسیاری، عامل بازدارنده ای برای اقتصاد شهرها به حساب می آمد و سبب ایستایی و رکود بود (Burgel, 2000, p. 97)، جا برای رویکردهایی پویاتر در این زمینه، باز شد. این جایگزینی دارای نشانه های دوگانه است؛ جایگزین شدن فعالیت ها در یک سیر تاریخی و "تلطیف" و "زیبا" شدن تبلور آنها در پیکره شهر. از دو قرن پیش به این سو، رشد اقتصادی و جغرافیایی شهرها، همواره در گرو توسعه پیوسته اقتصاد در جوامع بوده است؛ در این توسعه پیوسته، جوامع از کشاورزی به صنعت و از صنعت به دوران تسلط بخش خدمات^{۱۲} پس از صنعت، گذر کرده اند. حتی می شود گفت که هر کدام از این مراحل، رشد خود را مرهون دوره قبل از خود بوده است؛ عصر صنعت با مهاجرت روستائیان و کشاورزان به شهرها معنا یافته بود و "خدماتی شدن" از محوریت، نشأت گرفت. ولی نکته ای که در مورد این جایگزینی باید گفت، این است که کاهش پیوسته فعالیت های بخش صنعت و جمعیت فعال در این بخش، الزاماً به معنای سقوط ناگهانی صنعت، نمی باشد. در این مورد باید به کاهش گسترده مشاغل کشاورزی و ایجاد بیش از پیش شغل های خدماتی نیز توجه داشت. برای مثال در فرانسه، نهایتاً از اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد است که ما شاهد بیکار شدن گسترده کارگران بخش صنعت هستیم در حالی که بخش خدمات بیش از چند دهه است که کار خود را آغاز نموده.

نیمه دوم قرن بیستم، شاهد فرآیندهای کشدار و طولانی است؛ شهر، محل صنعت بود و در همین حال، پذیرای انقلاب ارتباطات و اطلاعات گردید؛ ولی از آنجایی که پیش بینی هایی که در مورد کار و کنفرانس های راه دور و ارتباطات مجازی مطرح بود، حداقل تا حال حاضر آن طور که تصور می شد، تحقق نیافت و همه گیر نشده، شاید بتوان گفت که یک چرخه اقتصادی و فضایی طولانی به پایان خود نزدیک شده است. پس از پیدایش بخش خدمات، دیگر پدیده ای ظهور نکرده و به طور جدی جای آن را نگرفته است؛ گرچه که ممکن است این دوران موقتی باشد، ولی سوال اصلی این است که آیا پس از شهر فراصنعتی، چیزی وجود خواهد داشت؟ در همین راستاست که می توان از یک پایان تاریخی سخن به میان آورد. به این ترتیب به نظر می رسد که دوران "تحول تدریجی"^{۱۳} در ارتباط میان فضا و فعالیت، که از آغاز عمر شهرها وجود داشته، به آخر رسیده است.

موضوعی که بیش از پیش به جدایی و شکاف اجتماعی و فضایی دامن می‌زند.

"شهر مصرفی" جایگزین "شهر تولیدی"

تا چهار دهه قبل، "شهر" محل تولید بود و آن چه که به مصرف باز می‌گشت، نقش بسیار کم‌رنگی در سازوکار شهری داشت. امروزه می‌توان گفت که با به وقوع پیوستن انقلابی در این زمینه، شهر به طور کلی جنبه ای مصرف کننده پیدا کرده است. به صورت تاریخی، شهرنشینان همیشه تولید کرده اند تا مصرف کنند؛ این تولید که هم به شکل صنایع دستی و هم به صورت بهره برداری از منابع و ثروت های طبیعی بود، مواد غذایی مورد نیاز را تامین می کرد و سبب پیدایش سود اقتصادی می گردید. با افزایش ظرفیت های تولید، ابتدا در روستا و سپس در کارخانه ها، دوران توسعه اقتصادی عام آغاز گردید و اولین کسانی که از آن منتفع شدند، مردم شهرنشین بودند. همه چیز طوری به پیش رفت که گویی "سازوکار" ها معکوس شده بود؛ با پاسخ داده شدن به نیازهای اصلی - خوراک، پوشاک، سرپناه - سیراب کردن ذائقه مردم و علاقه شان به "تفنن"، تبدیل به نیروی محرکه جدید جامعه و اقتصاد گردید. استقرار جامعه مصرفی و مصرف گرایی منتج از آن که از اواخر دهه ۱۹۶۰ آغاز شد، چیزی نبود جز یک "توافق عمومی" برای ادامه این حرکت وارونه.^{۱۷}

شهر معاصر، همان گونه که محل زندگی دسته جمعی است، جایی برای تغییر چهره مداوم و دسته جمعی نیز هست. توجه به شیوه های سازمان دهی سمینارها، کنفرانس ها و موزه های شهری، بار دیگر بر هم خوردن رابطه سنتی شهر و سرگرمی ها را نشان می دهد. برپایی کنفرانس های علمی، گردهم آیی های تجاری و نشست های شرکت ها، هم نشانه ای برای شهرهای فعال امروزی است و هم ارتباطات جدید و حمل و نقل امروزی را مجسم می سازد. تمام این اتفاقات از نیاز به دور هم جمع شدن و روبرویی مستقیم انسان ها و آرائشان سرچشمه می گیرد که علیرغم توسعه گسترده سیستم های ارتباط از راه دور، بیش از گذشته رواج یافته است. معجزه شهری، مهاجرت های گسترده برای کار را به جابجایی توریست ها تبدیل کرده است. غذا خوردن، تبدلات فرهنگی، بازدید از نمایشگاه های هنر و فن آوری و برنامه های تفریحی برای شرکت کنندگان در انواع همایش ها، فعالیت هایی هستند که پویایی خاص "شهر - جشن" و "شهر - تفریح" را رونق می بخشند و اساس اقتصاد جدید را پایه ریزی می کنند. همین نگرش در مورد موزه ها هم صحت دارد؛ کلکسیون های سلطنتی و مجموعه های باارزش در اختیار شهرها که معمولاً هدایای نجیب زادگان و اشراف است، به طور سنتی نشان دهند ثروت و دارایی شهرها و مایه مباهات شهروندان بوده است. شرایط

طی آن فعالیت های صنعتی جای خود را به بخش های خدماتی، و عناصر ساده شهری در شهرهای کوچک و حاشیه ها، جای خود را به درجات پیچیده تری از عرصه های مدرن مانند کلان شهرها و مراکز شهری داده اند؛ ولی نکته مهم تر، مرحله پس از این تحول است که همه سازوکارهای نسبتاً ساده، با روابط پیچیده شهر و فعالیت جایگزین می شوند و فعالیت ها گاه در هم ادغام شده و سلسله مراتب شهری دستخوش تغییرات اساسی می گردد.

عمده ترین تحول صورت گرفته که در عین حال اغلب مایه سردرگمی است، در هم آمیختن مرز فعالیت های گوناگون است. دسته بندی سه گانه Colin Clark که طی آن فعالیت ها به سه دسته اصلی تقسیم شده اند^{۱۴}، مربوط به شهرهای "ساده" جوامع صنعتی و شرايطی است که در آن مرز میان تولید و خدمات کاملاً مشخص بود. ولی واقعیت این است که با پیشرفت فن آوری، تنوع در تولید و پیچیده تر شدن شیوه های تولید و توزیع، مرز میان فعالیت ها بیش از همیشه غیرقابل تشخیص گردید. فعالیت های پژوهشی و تحقیقاتی، آموزش های فنی و حرفه ای، سازمان دهی کار، دوره های تخصصی، تبلیغات و مدیریت منابع انسانی تبدیل به اجزای جدایی ناپذیر فعالیت های صنعتی و تولیدی شده اند و بیشتر اوقات نیروی انسانی شاغل در این بخش ها، بیش از تعداد افراد فعال در خود بخش صنعتی و تولیدی است. مفهوم "خدمات دهی به شرکتها و سازمان ها"^{۱۵} تا سه دهه پیش که عملاً وارد آمارها گردید، مفهومی رایج و شناخته شده نبود. این تقسیم بندی های جدید، سبب تعریف بهتر فعالیت ها و حرفه های روزافزونی شد که به جهت ماهیت، بین صنعت و خدمات جای می گرفتند، و این تعریف جدید به نقص دسته بندی کردن دفاتر مرکزی شرکت های بزرگ صنعتی در زمره بخش صنعت، پایان بخشید. با تعریف قبلی، یک مرکز عظیم شهری مانند لدفانس^{۱۶} در پاریس، باید به عنوان یک مجموعه صنایع سنگین تلقی می گردید (ذوب آهن، سوخت های فسیلی، پتروشیمی و ...)؛ در واقع این کل اقتصاد شهری است که "خدماتی - صنعتی" شده است و به نوعی همان فرمول شهرهای "نظامی - صنعتی" شوروی در قالبی دیگر، حاکم گردیده است.

در پس این همه گیری و پیش پا افتادگی "خدماتی شدن" شهرها، نوعی تلاشی و انفکاک میان فضاهای شهری اتفاق افتاده است. این جدایی می تواند به عدم توازن در استقرار فعالیت ها و رقابت ها تعبیر شود. تمرکز قدرت تصمیم گیری و هدایت، و این که همیشه تصمیم ها و ابزار و امکانات نزدیک هم باقی می مانند، از گسترش و استقرار یکنواخت "فوائد" فعالیتها، مشتری ها، بازار و قشرهای اجتماعی جلوگیری می کند. این مسئله نه تنها در مورد بی تعادلی های موجود در ارتباط میان کار و مسکن خود را نشان می دهد بلکه به ویژه سبب تبعیض اقتصادی و تمرکز پول و سرمایه در نقاط خاص می گردد؛

تکثیر گردیده و فاصله میان شهروندان را هرچه بیشتر نموده است. در همین دوره، بسیاری از متفکرین اقدام به بررسی نیروهای محرکه جدید شهرها کردند و مطالعات دقیقی را در این زمینه به انجام رساندند. به نظر Manuel Castells، "نوع جدیدی از توسعه مبتنی بر اطلاعات شکل گرفته است؛ این توسعه بر اساس همگرایی حاصل از تعامل میان فن آوری اطلاعات و فعالیت های مرتبط با پردازش اطلاعات و ایجاد یک نظام تکنولوژیک سازمان یافته، به وجود آمده است." (Castells, 2000) این نوع از توسعه صرفاً بر مبنای فن آوری شکل نگرفته و پیدایش آن به معنای حذف کاپیتالیسم نیست [و شنیدن این نکته از زبان کسی مثل Castells که زمانی نماینده شهرسازی مارکسیستی در فرانسه بود، جالب است]، بلکه برعکس، فن آوری اطلاعات به شکل قوی و گسترده ای، نظام های سرمایه داری را تقویت کرده است؛ افزایش نرخ سودها، سرعت بخشیدن به روند جهانی شدن و ایجاد برنامه ای جدید برای دولت ها جهت گردآوری سرمایه و توزیع مجدد آن در اجتماع، همه مرهون این فن آوری است. جغرافیای شهری و منطقه ای حاصل از این حرکت ها، با تقسیم بندی های دقیق فضایی کار و فعالیت توأم است؛ تمرکززدایی و جابجایی فعالیت های تولیدی و در عوض تمرکز صنایع اطلاعاتی در جدیدترین عرصه ها، نتیجه همین تغییر و تبدیل است. در اروپای امروز شهرهایی مثل لندن، پاریس و مونیخ، پایگاه های هدایت زنجیره های اصلی تولید هستند و مراکز فرماندهی اقتصاد کاپیتالیستی امروز به شمار می روند. در این جا، نکته متناقضی هم وجود دارد و آن این که بالاترین سطوح تصمیم گیری، بسیار بیش از گذشته متمرکز شده اند و در سطوح پایین تر است که که مسئله تمرکززدایی و پخش فضایی به صورت منطقه ای در مناطق کلان شهری و یا در مقیاسی وسیع تر در سطح کشورها و جهان مطرح می گردد. Castells نتیجه می گیرد که این فرآیند "تجدید ساختار"^{۲۱}، تماماً قصد حذف اهمیت و نقش مکانها، از طریق برقراری شبکه های اطلاعاتی را دارد که از کنترل انسانها خارج است. او از عواقب این مسئله، ابراز نگرانی می کند: "دورانی که با همزیستی ناخوشایند دستاوردهای شگرف بشری و گسستگی اجتماعی وسیع و خشونت بی معنی، همراه است".

Saskia Sassen، این موج جدید را به نحوی دیگر تفسیر می کند؛ "تولید از مراکز قدیمی صنعت رخت بر می بندد [و به سرزمین های دور می رود]، دفاتر و ادارات، در سطح محلی جابجا می شوند [تا زمانی که "تعادل" برقرار شود]"^{۲۲}. ولی فعالیت های پولی و مالی و دادوستد خدمات و تخصص ها، که در طی دهه ۱۹۸۰ گسترش بی سابقه ای پیدا کرده، به نحو فزاینده ای در چند شهر و کشور خاص تمرکز یافته اند. این ها، دو روی یک سکه هستند؛ پراکنده شدن تولید در سطح جهان (به ویژه انتقال آن به کشورهای جهان سوم)، نیاز به ایجاد دفاتر مرکزی و هماهنگ کننده را ایجاد نموده است. به این ترتیب، وزن

ناهناسب ساختمان موزه ها و مشکلاتی که برای به نمایش گذاشتن آثار ارزشمند هنری و تاریخی وجود داشت، با بروز یک نهضت فرهنگی "موزه سازی" در اروپا، پایان پذیرفت. ارتقاء و به روز کردن روش های به نمایش گذاشتن آثار موزه ای با به کارگیری آخرین امکانات و دستاوردهای موجود، موزه را تبدیل به یک "فرهنگ" عمومی نمود. در این فرآیند، موزه تبدیل به عنصری الزامی در شهرها و قابل دسترس برای همگان می شود. به این ترتیب "نهضت ایجاد موزه ها و مراکز فرهنگی"، موفقیت چشم گیری کسب می کند؛ برگزاری نمایشگاه های ادواری و بازدید از مجموعه های تاریخی که مرمت و زیباسازی شده اند، به امری ثابت و همه گیر بدل می گردد. بسیاری از مجموعه ها در همین راستا، "بازیابی" می شوند (نمونه های لوور، ورسای^{۱۸} و اُرسی در فرانسه، رایشتاگ^{۱۹} در آلمان و ... بسیار معروفند).^{۲۰}

در حالی که فن آوری و تجربه های نو، انواع جدیدی از زیرساخت ها و کارکردهای شهری را ارائه کرده است، این زیر و رو شدن فرهنگ شهری به انتهای خود نزدیک می شود. از بهترین نمونه های دگرگونی فیزیکی، تغییر در تلقی از عنصری چون روشنایی معابر و حمل و نقل عمومی است. این دو عنصر، که در تمام دورانها با استفاده از فن آوری مقطع خود ساخته شده و در اختیار شهر و شهروندان قرار گرفته، همیشه نمادی از پیشرفت، نظم اجتماعی و امنیت برای مردم بوده است. ولی زمانی که روشن کردن شهر خود به یک "حرکت هنری" تبدیل می گردد و با آن معبد یونانی و برج های مجازی می سازند و یا متروها و ترامواها خودکار می شوند و انواع نشانه های هنری را بر در و دیوار خود پذیرا می گردند و ایستگاه های مترو می شوند محل عرضه هنر و مجالی برای هنرنمایی؛ "تفریح" و "کازکرد" با هم همراه می شوند و زندگی روزمره مردم و نیاز گردشگران را با هم و در ارتباط با نمود ظاهری و امکانات فیزیکی شهر، مدنظر قرار می دهند. به این ترتیب، "شهر - ابزار" و "شهر - فرهنگ" با هم به تفاهم می رسند و این شاید زیباترین جلوه این دوره از زندگی شهر اروپایی باشد.

"شهر - اطلاعات"

دهه ۱۹۸۰، دوران آغاز برنامه ریزی های جدیدی بود که شاید بتوان از آن با عنوان "ضد برنامه ریزی" هم نام برد؛ ضد راهبردی، فرصت طلبانه، پروژه مبنا، توسعه های مجدد و نوزایی شهری. از اواسط دهه ۱۹۹۰ و در آغاز قرن بیست و یکم؛ پرسش دیگری مطرح شده است؛ این که چه چیز "جدید" و "متفاوت" است. واقعیت این است که جواب این سوال خیلی مفصل نیست و اتفاق خیلی نویی نیفتاده است؛ فقط این نگرانی ایجاد می شود که مورخین شهرسازی و معماری در آینده، چه چیز برای تعریف کردن خواهند داشت! همه جا، شهر تبدیل به "شهر شرکت ها و موسسات" شده و این الگو در مقیاس وسیع،

تنها می مانند. در سال ۱۹۹۵، انگلستان اعلام کرد که تا سال ۲۰۱۶، بیش از ۴/۴ میلیون خانوار جدید در این کشور وجود خواهد داشت (GB Department of Environment, 1995)^{۲۸}.

چنین پیش‌بینی‌هایی به خوبی روشن ساخت که عملاً هیچ راهی برای سکنی دادن این تعداد از مردم، حتی در واحدهای بسیار پرتراکم شهری نیز نخواهد بود. این واقعیت که بسیاری از جوانانی که این خانوارهای تک نفره را تشکیل خواهند داد، نزدیک بودن به مرکز شهر و هیاهو و جنب و جوش آن را به آرامش و خلوتی حومه‌ها ترجیح می دهند، این نکته را مسلم می‌سازد که جایی برای اسکان همه متقاضیان در داخل شهر و حتی در فضاهایی که پروژه‌های تجدید حیات^{۲۹} و توسعه مجدد^{۳۰} شهری در آنها صورت گرفته است، وجود نخواهد داشت. به این ترتیب نیاز به ساخت و ساز انبوه در زمین‌های بکر حاشیه شهرها، با وجود آنکه خیلی با موازین "پایداری" سازگاری ندارد، گزیر ناپذیر می نماید. در مقابل این "حومه گستری" های اجتناب ناپذیر، مردم چقدر حاضر خواهند شد که از وسائل نقلیه شخصی خود به نفع برخوردار از یک "توسعه پایدار"، دست بکشند؟

در جستجوی "کیفیت شهری"

آخرین نکته‌ای که به آن اشاره می‌کنیم، یکی دیگر از رویدادهای مهم شهرسازی معاصر است که از دهه ۱۹۹۰ میلادی ظهور کرد، ولی به نوعی فراخوان مجدد موضوعی بود که از دهه ۱۹۸۰ میلادی مطرح شده بود؛ تاکید بر "کیفیت محیط شهر"^{۳۱}. این رویکرد، به شهر در مقیاسی وسیع و از دریچه طراحی نگاه می‌کند و در واقع مکمل نگاهی است که شهرها را "رقیب" هم می‌داند و برای آنها مثل اتومبیل و یخچال تبلیغ می‌کند^{۳۲}؛ این نگاه قسمتی از سناریوی اصل جهانی شدن است که در آن "بترتری مکانی" دیگر اهمیت چندانی ندارد^{۳۳}. این جنبش که با رویدادهایی چون فروپاشی دیوار برلین و بلوک شرق قوت بیشتری یافت، به شکل وسیعی، معماری را در شهر به بازی گرفت. این به بازی گرفته شدن معماری، یادآور جریان مشابهی است که در دهه ۱۹۳۰ میلادی اتفاق افتاده بود: معماران که در آن مقطع مقهور نابسامان‌ترین انواع توسعه بودند، پروژه‌های کمی را در اختیار داشتند، پس باید کاری می‌کردند!^{۳۴}

واقعیت این است که "تامین مسکن" که به مدت بیش از یک قرن، موتور محرک شهرسازی بود و ضامن ادامه آن محسوب می‌شد، به ناگاه از شهرسازی جدا گردید، و با کمال تعجب این درست در حالی بود که آمارها و پیش‌بینی‌ها در تمام اروپا، نیاز بی‌سابقه‌ای را به مسکن نشان می‌دادند. به نظر می‌رسد که این منازعه، در سال‌های آینده خود را بیشتر نمایان سازد؛ در هر حال اسم این بازی جدید، تجدید حیات و "نوزایی"^{۳۵} شهری بود و در آن برنامه‌ریزی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت.

فعالیت‌های اقتصادی از مراکز تولیدی سابق (مانند Manchester در انگلستان و Lille در فرانسه) به مراکز مراودات مالی و خدمات تخصصی انتقال یافته است.^{۳۶}

به دنبال "پایداری"

یکی از موضوعات مهم دیگری که به خصوص از اوایل دهه ۱۹۹۰ برای شهرسازان و برنامه‌ریزان مطرح گردید و به تدریج اهمیت بسیاری پیدا کرد، "توسعه پایدار شهر"^{۳۷} بود. مشکل این جاست که هرچند همه، موافق چنین مفهومی بودند، ولی هیچ کس به واقع نمی‌دانست که توسعه پایدار چیست و چه معنای واقعی می‌تواند داشته باشد. به عبارت دیگر، با وجود این که همگان، معنای پایداری را در گزارش Brundtland^{۳۸} به سال ۱۹۸۷ متوجه می‌شدند، ولی اصلاً معلوم نبود که این مفهوم چگونه قرار است در تصمیم‌گیری‌های روزمره و متن برنامه‌های شهری وارد شده و موثر واقع شود.^{۳۹}

اهداف کلی به نظر ساده و روشن می‌آمد: طرح و اجرای ساختمان‌ها باید به گونه‌ای باشد که از هدر رفتن انرژی جلوگیری نماید و کمترین آلودگی را ایجاد کند؛ دسترسی‌ها باید تقویت شوند بدون آن که نیاز به جابجایی‌های گسترده باشد، به خصوص نیاز به استفاده از اتومبیل شخصی باید به حداقل کاهش یابد (ایجاد فضاهای قابل دستیابی به صورت پیاده و با دوچرخه) و به همین خاطر می‌باید سیستم‌های حمل و نقل عمومی توسعه داده شود و استفاده از وسائل نقلیه موتوری شخصی، محدود گردد؛ روش‌های جدیدی برای حمل و نقل اندیشیده شود که اقتصادی‌تر و پاک‌تر باشد، موتورهای احتراقی به تدریج حذف شوند و گرداگرد گره‌های ترافیکی، مراکز فعال شهری به وجود آید. گرچه که این اهداف، به نظر بسیار مناسب و ایده‌آل می‌آمد، مشکل اصلی، به کار بستن روش‌هایی برای تحقق این اهداف در شرایط واقعی بود. به این ترتیب بود که بسیاری از نظام‌ها، سعی کردند تا شیوه‌های تحقق این اهداف را براساس منافع و منویات خود تدوین نمایند. در این میان، افراد صادق‌تری هم بودند که واقعاً به دنبال راه‌حل‌های اجرایی و عملی برای توسعه‌ای پایدار می‌گشتند.^{۴۰}

مشکل دیگری که از اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی در اروپا بالا گرفت، افزایش ناگهانی و بی‌سابقه تعداد خانوارها بود. این رشد ناگهانی به مانند آن چه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به وقوع پیوست، ناشی از رشد جمعیت نبود، بلکه تلاشی و تقسیم جمعیت موجود به خانوارهای کوچک و کوچکتر، علت اصلی این مطلب بود. در تمام اروپا، بیشترین افزایش مربوط به خانوارهای تک نفره و کسانی است که تنها زندگی می‌کنند: جوانانی که خیلی زود خانه را برای مستقل شدن، کار و ادامه تحصیل ترک می‌کنند، زوج‌هایی که از هم جدا می‌شوند و سالمندانی که با افزایش امید به زندگی بیوه شده و

نتیجه گیری

مجموعه ای از ملاحظات زیست محیطی نیز به این شرایط اضافه شده است: کاهش آلودگی ها، جلوگیری از مصرف منابع تجدیدناپذیر و توقف فعالیت هایی که سبب وارد آمدن ضایعات جبران ناپذیر به محیط زیست سیاره می شود. اکثر اوقات، این ملاحظات و اهداف کلان به اتخاذ تمهیداتی برای بالا بردن کیفیت زندگی گروه و طبقات خاص جوامع، تقلیل می یابد؛ نوعی "خودخواهی" جمعی به این مسئله دامن می زند: تردد اتومبیل های شخصی محدود و ممنوع شود، به خصوص اتومبیل دیگران، زمین های بکر و طبیعت زیبا، زیر پوشش بتن و آجر نرود، به خصوص در اطراف محل مسکونی ما. پس می توان گفت که این گونه ملاحظات پایداری و احترام به محیط زیست، عملاً با معیارهای عدالت اجتماعی ناسازگارند و در عمل نمی توان برای همه مردم یک محل هم، نوعی برابری برقرار کرد چه رسد به مردم مناطق و کشورهای دیگر، نسل های جوان و آنها که هنوز متولد نشده اند؛ و چاره ای جز تغییر شیوه های زندگی به نظر نمی رسد که آن هم در شرایط کنونی، امری تقریباً محال است.^{۲۶}

معمولاً سیستم های آموزشی را، مفری از این اوضاع نا به سامان، تلقی می کنند و باید گفت که این سیستم ها از آن چه در قرن نوزدهم وجود داشت، بسیار پیشرفته تر و مجهزتر شده اند؛ ولی بسیاری از جوانان شهرهای امروزی (از لندن و پاریس و آمستردام گرفته تا نیویورک و لوس آنجلس)، با مدرسه و فرآیند آموزش، میانه ای ندارند و از آن گریزانند، و به این ترتیب خود را از "یادگیری" اصول این دور اقتصادی جدید که کلیدهای اصلی آن قرار است، از طریق همین آموزش در اختیار نسل های جدید قرار بگیرد، محروم می کنند. پس اغراق نیست اگر بگوییم که این نسل جدید، در "شهر تاریکی های خوفناک" قدم بر می دارد و این تاریکی چنان عمیق و دامنه دار است که مشکل بتوان خود را به مرز آن و "شهر روشنایی" رساند. به این ترتیب، شهرسازان و برنامه ریزان، در مقابل بازگشتی کابوس گونه به قدیمی ترین مشکلات شهری قرار گرفته اند؛ مشکل گروه های روزافزونی که به مانند جمع عظیم طاعون زده ای، در پشت دروازه ها، به انتظار ورود به "شهر"، عمرشان را سپری می کنند، و باز به این نکته می رسیم که "... ما و کسانی که بعد از ما می آیند، به مبارزه برای یافتن خانه و کاشانه ای در این جهان ادامه خواهیم داد، هر چند که در این ضمن خانه هایی که ساخته ایم، همراه با خیابانهای مدرن و روح مدرن، همچنان دود می شوند و به هوا می روند". (پرمن، ۱۳۸۱، ص ۴۲۷)

در پایان یک قرن برنامه ریزی و شهرسازی "مدرن"، به نظر می رسد که به نقطه آغاز بازگشته ایم؛ مشکلات و مسائل شهرها، بیش از زمان آغاز این چرخه، خودنمایی می کنند. البته مسلماً نوع مسائل تغییر کرده است؛ در طول این قرن، "اقتصاد" به نحو باورنکردنی غنی تر شده و این موضوع دو پیامد اصلی را به همراه داشته است. اولاً، یک قشر متوسط نسبتاً همگن و عظیم اجتماعی شکل گرفته که اکثریت مردم و خانوارها به آن تعلق دارند. زیرگروه های این قشر غالب اجتماعی، نه همچون گذشته با سطح درآمد بلکه با خصوصیات جمعیت شناختی و شیوه های زندگی، شناخته می شوند. ثانیاً این جامعه، در مقیاسی گسترده که در یک قرن پیش غیر قابل تصور بود، توانسته است امکانات و تسهیلات وسیعی را هم خود در اختیار گیرد و هم بخشی از آن را در دسترس قشر محروم جامعه قرار دهد. می توان گفت که در همه جا، یک جهش ایدئولوژیکی نسبت به فعالیت های بهزیستی و تامین اجتماعی دهه های قبل اتفاق افتاده است. ولی با این وجود، مخارج و برچ ها همواره در حال افزایش بوده که نوسانات و رکود اقتصادی را می توان در این زمینه، مزید بر علت دانست.

این بدان معنی است که در حالی که اولویت ها و کشمکش های سیاسی پشت پرده، کم و بیش به مانند قبل بر جای خود باقی هستند، تبلور ظاهری آنها دائماً تغییر کرده است. در کشورهای پیشرفته اروپایی (و آمریکا)، قشر کثیری از مردم جوامع، مشغول "لذت" بردن از استانداردهای بالای زندگی هستند در حالی که این امکانات و راحتی را به عوامل بسیاری مدیون اند. پیشگامان سال های ۱۹۰۰، به "استاندارد" زندگی می اندیشیدند و جانشینان قرن بیست و یکمی آنها از "کیفیت" زندگی صحبت می کنند؛ امکانات مادی پیشرفته، چنان به "نیاز" روزمره تبدیل شده است که حتی در برنامه های سیاسی نیز، خواسته ها و اهداف بیشتر و بیشتری مطرح می شود. تامین و تدارک عناصر اکلیدی چنین سطحی از زندگی، نیاز به کارآمدترین کنترل های اجتماعی دارد که در این مورد، نقش برنامه ریزی بسیار حیاتی است. به همین خاطر، تلاش هایی که در دهه ۱۹۸۰ برای کم رنگ کردن نقش برنامه ریزی به انجام رسید، راه به جایی نبرد و برنامه ریزی، از نو سر برآورد. امروزه امنیت شغلی، ناپایداری ترین دوره خود بعد از دهه ۱۹۳۰ را می گذراند؛ مردم، نسبت به شغل و درآمدی که کسب می کنند، بسیار حساس هستند. همین مردم، فارغ از محل کسب درآمد، بیشترین مبالغ را صرف تدارک یک محیط خصوصی "دلپذیر"، زیبا، راحت و واجد "کیفیت" مطلوب می کنند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ اشاره به کتاب مارشال برمن، تجربه مدرنیته و نقل‌قولی از کارل مارکس (برمن، ۱۳۸۱، صص ۱۴، ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲ و ...).
- ۲ Cocooning
- ۳ Charles Darwin (1809-1882)، دانشمند انگلیسی و واضع نظریه تکامل. طبق نظریه "داروین‌یسم اجتماعی"، هر جماعتی در واقع به موجودی زنده شباهت دارد و بر اساس سازوکارهای خاصی با دیگر جماعت‌ها رقابت می‌کند و در عین حال می‌کوشد اجزای خود را به گونه‌ای به سوی توازن پیش برد. جامعه پهنه‌ای است که درون آن رقابت میان موجودات برای حیات در جریان است و بدین ترتیب موجودات تلاش می‌کنند که توازن از دست رفته را به خود بازگردانند (رجوع شود به: فکوهی، ۱۳۸۳).
- ۴ Georges Cuvier (1769-1832)، آناتومیست و زیست‌شناس مشهور فرانسوی؛ واضع طبقه‌بندی جدید در جانورشناسی. اگر دیدگاه او را به اجتماع نامتعادل امروز تعمیم دهیم، حتماً معادل‌هایی برای "گوشته‌خواران"، "گیاه‌خواران" و ... خواهیم یافت؛ انسان‌هایی که در "طبقه"‌ها جای داده می‌شوند و دائم در کمین هم نشسته‌اند.
- ۵ Tertiairisation
- ۶ Désindustrialisation
- ۷ Fragmentation spatiale et sociale
- ۸ Ville haute et ville basse
- ۹ Fonctionnalisme
- ۱۰ Urbanisation urbanisante
- ۱۱ Normative
- ۱۲ Secteur tertiaire
- ۱۳ Evolutionnisme
- ۱۴ Primaire, Secondaire, Tertiaire
- ۱۵ مشاغل خدماتی مثل سلمانی، خشکشویی و ... نیز از همین مقطع بود که به طور رسمی وارد ادبیات شهری شد.
- ۱۶ La Défense
- ۱۷ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل ۵ پاراگراف حذف شده است.
- ۱۸ Versailles
- ۱۹ Reichstag - Bundestag
- ۲۰ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل ۱ پاراگراف حذف شده است.
- ۲۱ Restructuration
- ۲۲ رجوع شود به مقاله Le cas de New York dans une économie mondiale: Le cas de New York در Burgel, 1994, pp. 54-77.
- ۲۳ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل ۲ پاراگراف حذف شده است.
- ۲۴ Sustainable urban development
- ۲۵ برای اطلاع بیشتر از تعاریف مطرح شده برای توسعه پایدار رجوع شود به: www.sdgateway.net/introsd/definitions.htm.
- ۲۶ بعد از اجلاس ۲۰۰۲ در ژوهانسبورگ است که می‌بینیم اجرایی شدن توسعه پایدار، در دستور کار قرار گرفته است.
- ۲۷ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل ۲ پاراگراف حذف شده است.
- ۲۸ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: www.bnsc.gov.uk.
- ۲۹ Urban Regeneration
- ۳۰ Redevelopment
- ۳۱ Quality of urban environment
- ۳۲ این نگاه در ارتباط با آن‌چه از تغییر و تحولات شهر معاصر در قسمت‌های قبل برشمردیم، معنای بیشتری می‌دهد.
- ۳۳ هر مکانی را می‌توان با "بَرک" تبدیل به مطلوب‌ترین جاها نمود و از آن برای فعالیت‌های اقتصادی امروزی بهره گرفت.
- ۳۴ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل نیم پاراگراف حذف شده است.
- ۳۵ Renaissance
- ۳۶ در این قسمت به دلیل رعایت ضوابط نشریه و کاستن از حجم مطلب، بخش‌هایی از مقاله اصلی شامل ۱ پاراگراف حذف شده است.

فهرست منابع

- پیرمن، مارشال (۱۳۸۱)، هر آنچه سخت و استوار است دود می شود و به هوا می رود: تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهاد پور، طرح نو، چاپ سوم. حبیبی، سید محسن و مقصودی، ملیحه (۱۳۸۱)، مرمت شهری، انتشارات دانشگاه تهران.
- بحیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، نشر آگه.
- پورتیه، ژان فرانسوا (۱۳۸۲)، علوم انسانی، گستره شناخت ها، ترجمه مرتضی کتبی، جلال الدین رفیع فر، ناصر فکوهی، نشر نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳)، انسان شناسی شهری، نشر نی.
- قریب، فریدون (۱۳۸۰)، بررسی تطبیقی نظام های شهرسازی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ALEXANDERSON Gunnar (1956), The industrial structure of American cities, A geographic study of urban economy in the United States, University of Nebraska Press.
- BURGEL Galia et Guy (sous la direction de) (2000), Gouverner les métropoles, Villes en parallèle, n° 30-31.
- BURGEL Galia et Guy (sous la direction de) (2001), La ville aujourd'hui, entre public et privé, Villes en parallèle, n° 32-33-34.
- BURGEL Galia et Guy (sous la direction de) (1994), Paris - New York, Villes en parallèle, n° 20-21.
- BURGEL Guy (2000), La ville aujourd'hui, Hachette, Pluriel.
- CASTELLS Manuel (2000), "The counters of network society", in Foresight, Volume 2, n° 2 (From Emerald database).
- CASTELLS Manuel (2002), "The Information Age: Economy, Society and Culture, 3 vols - Vol. 1: The Rise of the Network Society", in Information Technology & People, Volume 15 N° 1 (From Emerald database).
- CASTELLS Manuel (2002), "The Information Age: Economy, Society and Culture, 3 vols - Vol. 2: The power of identity", in Information Technology & People, Volume 15 N° 1 (From Emerald database).
- CASTELLS Manuel (2002), "The Information Age: Economy, Society and Culture, 3 vols - Vol. 3: End of millennium", in Information Technology & People, Volume 15 N° 1, 2002 (From Emerald database).
- CHOAY Françoise (2001), L'urbanisme, utopies et réalités, Seuil, Collection Points.
- CHOMBART DE LAUWE Paul-Henri (1981), La fin des villes, Litec.
- Citéphile (Le réseau national pour l'éducation à l'environnement urbain) (1998), Citadins et Citoyens, un autre regard sur la ville, Les actes du 2e Carrefour National Citéphile.
- COIGNARD Jérôme (1996), Paris, Edition Beaux Arts, Paris.
- CUILLIER Francis (sous la direction de) (2003), Agence d'Urbanisme Bordeaux métropole Aquitaine, Patrimoine et développement des cœurs de ville, Actes des 4e Assis du Patrimoine du Grand-Ouest, Bordeaux.
- GRENIER Jean-Yves, SOUYRI Pierre-François (sous la direction de) (1994), "Modernisation des sociétés traditionnelles", in Annales, Histoire, Sciences sociales, 49e année - n° 1, Armand Colin.
- HALL Peter (2002), Cities of tomorrow, Blackwell, Third edition.
- HAERINGER Philippe (2000), "De nouveaux concepts pour un nouveau monde urbain, Vingt clés pour comprendre", Université Paris X, Nanterre.
- INGALLINA Patrizia (2001), Le projet urbain, PUF, Collection " Que sais-je ? ", Paris.
- LAFONT Jean (sous la direction de) (1995), Réhabilitation touristique de sites délaissés (Guide de sensibilisation), Ministère de l'Environnement (France).
- LOTFI Sahand (2003), "Désindustrialisation et reconfiguration urbaine dans le Nord-Pas-de-Calais", Article présenté pour le cours d'Economie Urbaine, Université Paris X, Nanterre.
- PANERAI Philippe, CASTEX Jean, DEPAULE Jean-Charles (2001), Formes urbaines de l'îlot à la barre, Editions Parenthèses, Paris.
- Pavillon de l'Arsenal (1990), Métropole 90, Catalogue de l'exposition, Paris.
- Pavillon de l'Arsenal (1989), Paris - Architecture et Utopie ; Projets d'urbanisme pour l'entrée dans le 21ème siècle, Paris.
- RARE (Réseau des Agences Régionales de l'Energie et de l'Environnement) (2000), Le développement durable : une autre politique pour les territoires ? , Rhônalpénergie-Environnement.
- TIETZ Jürgen (1999), Histoire de l'architecture du XXe siècle, Könemann, Cologne.
- TURLIN Monique (sous la direction de) (1999), Jurisprudence édition 1999, Environnement et Urbanisme, Ministère de l'aménagement du territoire et de l'environnement, Paris.